

— ای و آ آ آ ... پولموزدند! با صدای بلند دادزد.

آره، من هم دیدم، اینا همین آدم زد ...

و فوراً یقهٔ مرد پهلوئی را گرفت.

نفر سوم، که در این حادثه شرکت کرده بود موسی

نام دارد. آقاموسی آنروز، وقتی سوار تراموای شد مبلغ

کمی پول گیرش آمده بود. اما به ۱۵۰ لیره نمیرسید،

فقط صد لیره بود. پولی را هم که کش رفته مال مسافرین

این تراموی نبود، پول یکی از همشهری‌هایش بود. موسی

از لحاظ مادی خیلی در مضیقه بود، خیلی سخت میگذروند.

همان روز عصر وقتی از سر کار دراومد هم برای ملاقات و

هم برای قرض مبلغی پیش یکی از همشهری‌هایش که بدون

حساب و کتاب ترقی کرده و صاحب ثروت کلانی شده بود

رفت. دید در منزل بازه اما همشهری توی منزل نیست ولی

کتش به دیوار آویزان. شیطان موسی را وسوسه کرد،

جیبهای کت همشهری را بهم زد. یک اسکناس صد لیره دم

دست بود برداشت و در رفت. همشهری موسی نه موقع آمدن

و نه موقع برداشتن پول او را دیده بود. از کجا خواهد

فهمید که من برداشتم . ولی از کوچه بیرون اومد خودش  
را توی اولین تراموای انداخت . این بود نحوه تصادف آقا  
جمال ، حقی منگنه و آقاموسی .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

حقی منگنه گفت:

– بله، موقع زدن جیب شما من اورادیدم . حتی نشون

باین نشونی که پولو توی جیبش گذاشت !

– شخصی را که حقی منگنه یقه اش را محکم چسبیده

بود همین آ موسی بود

هر سه نفر یقه همدیگر رو گرفته وارد کلانتری شدند

تا این جا ۱۵۰ لیره جمال را زدند . آ موسی جیب بر ، و حقی-

منگنه هم شاهد قضیه است... پس از آنکه افسر نگهبان

بمعیت یک پلیس از آنها بازجوئی بعمل آورد ، رو بافسری

که معاونش بود کرد و گفت:

– کشیک من تمام شد ، میرم خونه ، شما خودتون

سر و ته قضیه رو بهم بیارین .

معاون افسر گفت :

– کدوم قضیه؟



افسر نگهبان در حالیکه اذدر کلانتری بیرون میرفت

با اشاره دست چنین گفت : [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

– توی تراموای این نره خر جیب اینو زده ، این

آقاهم شاهد قضیه است با چشم خود ناظر بوده ، اینو گفت  
و رفت .

اما از بس عجله داشت آدمها را عوضی نشان داد .

معاون افسر نگهبان هم بی معطلی یکی از چوبهائی

را که توی اطاق آماده بود برداشته و یکر است رفت سراغ

آقا جمال و حالا نزن و کی بزن هی آقا جمال رامیزد و فریاد

میکشید یا الله اقرار کن .

در این اثنا آقا جمال بدر خورد و در کف اطاق مجاور

نقش بر زمین شد .

حقی منگنه و آموسی هم که دم در ایستاده بودند گفتند :

– مردیکه ! زودتر خودتو خلاص کن ، بگو دیگه ،

اینکه کاری نداره بگو چطور کیف مرد بیچاره رو زدی ؟

– کی ؟ منومیگین ... من .

آقا جمال پس از آنکه این حرفوشنید شروع کرد

گریه و زاری کردن و قسم خوردن که :

– بخدا به پیر ، به پیغمبر دروغ است ، اینطور نیست  
سر کار ستوان پاتون را ببوسم ، غلط کردم .

معاون کمیسر دم در اطاق آمد و تر که رو بدست چپش  
گرفت و رو با قاموسی کرد و گفت :

– بیا تو ببینم . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

موسی توی اطاق او آمد و در پشت سرش بسته شد .  
از داخل اطاق باز هم صدای گریه و زاری و هوار  
کشیدن بگوش می رسید .

گاهی هم جیغ و فریاد راه می افتاد .  
بعد یکبار صداهای قطع شد و آبا از آسیاب افتاد .  
حالا دیگه همه کارها تموم شده بود . تشریفات قانونی  
پایان رسیده بود .

او نوقت خبر نگاران را که توی حیاط جمع شده بودند  
خبر کردند .

عکاسهای فلاش میزدند و عکس های آقا جمال و حقی  
منگنه و آقاموسی را می گرفتند .



یکی از افسران صورت بازجوئی را آورد و بامضای  
هر سه نفر رساند و بعد برای خبرنگاران قرائت کرد .  
بنا باعتراف و اقراری که در این بازجوئی شده است  
جمال ۱۵۰ لیره از جیب آقای حقی در ترا مو زده است .  
و این مرد هم که موسی نام دارد بنا باعترافی که کرده  
است متهم است که بیپوده افکار مردم را مشوش ساخته و  
دروغ گفته است . [www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

در ضمن جیب بر مبلغ ۵۰ لیره از پولهای دزدی شده  
را پنهان ساخته و ۱۰۰ لیره آن را از جیبهایش بدست آورده ایم  
البته این ۱۰۰ لیره پولی بود که آقای موسی از جیب  
همشهریش کش رفته بود .

افسر نگهبان ۱۰۰ لیره را بخبر نگاران نشان داد  
آنوقت، عصر توی همه روزنامه‌ها و توی صفحه حوادث  
زیر يك تیترا گنده عکس سه نفر چاپ شده بود .

آقا جمال جیب بر

حقی منگنه شخصی که پول از جیبش زده بودند  
آقای موسی . مفتوری و دروغگوئی که تهمت زده

بود و ذروغی ادعا کرده بود.

و بدین ترتیب بازرسی و رسیدگی باین امر مهم پایان

یافت .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)